تحلیلی بر بازتاب

اسطوره در سینمای بهرام بیضایی

مریم افشار

زیرنظر

دکتر ابراهیم محمدی

عضو هیئت علمی دانشگاه بیرجند

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

فهرست مطالب

درآمد ۹

پیشگفتار ۱۳

فصل اول: کلیات و تعاریف ۲۱

اسطوره ۲۱

آیین ۲۸

پیوند آیین و اسطوره ۳۱

نمایش ۳۲

پیوند اسطوره و نمایش ۳۸

پیوند اسطوره، نمایش و آیین ۳۸

ادبیات و اسطوره ۳۹

ادبیات و سینما ۴۲

اسطوره و سینما ۴۳

اسطوره در اندیشه‌ی بهرام بیضایی ۴۴

فصل دوم: اسطوره‌ای شدن زمان در سینمای بیضایی ۴۷

تحلیل ساختاری سینمای بیضایی ۵۰

غریبه و مه ۵۵
چریکه تارا ۵۷
مرگ یزدگرد ۶۰
شاید وقتی دیگر ۶۴
مسافران ۶۶
تعریف زمان ۷۰
زمان مقدس ۷۶
زمان اسطوره‌ای ۷۹
چگونگی اسطوره‌ای شدن زمان ۸۳
رویداد محوری زمان ۹۲
ایستایی زمان (بی‌اعتباری قیدهای زمانی) ۱۰۰
فصل سوم: قهرمان اسطوره‌ای ۱۰۷
(دگردیسیِ اسطوره‌ی قهرمان) در سینمای بیضایی ۱۰۷
دگردیسی اسطوره ۱۰۸
نگاه اجمالی به نقش زن در سینمای بیضایی ۱۱۶
اسطوره قهرمان براساس الگوی جوزف کمپبل ۱۲۰
تحلیل تقدس‌زدایی از اسطوره‌ی قهرمان مرد ۱۲۴
تحلیل سفر اسطوره‌ای قهرمان زن در سینمای بیضایی ۱۲۹
فصل چهارم: آیین در سینمای بیضایی ۱۳۹
تعلیق زمان ۱۴۳
تعلیق شخصیت ۱۵۴
تعلیق مکان ۱۶۰
منابع ۱۶۷

درآمد

هنرمند کسی است که اسطوره را به دوره و زمانه‌ی خود انتقال می‌دهد.

(جوزف کمپبل)

نمایش؛ هنر همیشه در پیوند با اسطوره

اگر تعریف ارسطو از هنر را ملاک و مبنا قرار دهیم و طبق دیدگاه او محاکات را جوهر هنر بدانیم، ادبیات و سینما را بسیار هم به تعریف یاد شده از هنر و هم به یکدیگر نزدیک خواهیم یافت؛ ادبیات و سینما هر دو در حقیقت بازتاب ذهنی و درونی جهان عینی هنرمنداند. در هر دو، هنرمند، تصویری از جهان ویژه‌ی خود – آن‌گونه که می‌بیند یا آن‌گونه که خیال می‌کند- پیش چشم مخاطب خلق و عیان می‌کند. با این حال ناگفته پیداست که هم ابزار و هم روش محاکات در هر کدام از این هنرها ویژه است و متفاوت با دیگری؛ ادبیات از جادوی زبان و واژگان بهره می‌گیرد و سینما از کنار هم نشستن تصاویر و توهم حرکت. محاکات و البته

انگیزش در ادبیات به یاری زبان و واژگان و از این‌رو با واسطه است و در سینما تصوری و بدون واسطه.

به هر روی آنچه انکار ناپذیر به نظر می‌رسد، پیوستگی سرشتین سینما و ادبیات است به ویژه آنگاه که مراد از ادبیات رمان و داستان است که در هر دو، عنصر اصلی سویه روایی متن است؛ راوی هر دو می‌کوشد با به تصویر کشیدن توالی منطقی رخدادها، و به تعبیری ساده‌تر بیان داستان، مخاطب یا روایت‌شنو را از اینجا و اکنون واقعی به آنجا و آن‌وقت قصه ببرد و به این ترتیب اساسا جهان دیگری با عناصر زمانی- مکانی دیگری خلق کند. نقش عنصر روایت و روایت‌گری در پیوند سینما و ادبیات، محدود به متون متأخر نیست بلکه در متون روایی کلاسیک نیز در موارد متعدد لحظه‌های سینمایی قابل تأملی دیده می‌شود که خود نتیجه ساختار روایی متن است؛ شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، تاریخ بیهقی و برخی دیگر از متون ادبی- تاریخی- داستانی کلاسیک فارسی، در توصیف صحنه‌ها و رویدادها و نیز به تصویر کشیدن کنش‌ها و کردارهای شخصیت‌ها، تصاویر اعجاب آوری خلق کردند که از هر جهت سینمایی‌اند.

گذشته از این مشابهت‌های جدی میان سینما و ادبیات، همواره میان آن‌دو داد و ستدهای ثمر بخشی نیز انجام شده است؛ سینما بسیار از مایه‌های ادبی بهره گرفته است و اصلا بسیاری از آثار شاخص سینمایی بر اساس متون ادبی- به‌ویژه رمان- شکل گرفته‌اند و ادبیات نیز به‌ویژه در دوره‌های اخیر و برخی مکتب‌های

ادبی و داستانی بسیار از سینما و امکانات تصویرگری‌ای که سینما در اختیارش گذاشته بهره برده است.

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین پیوندها و مشابهت‌های سینما و ادبیات، بهره‌گیری هر دو هنر از بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و آیینی است. بسیاری از آثار شاخص ادبی و سینمایی آبشخوری اسطوره‌ای دارند و همین آبشخور اسطوره‌ای به آن‌ها قوت، اعتبار و عمق معنا و البته ماندگاری و مانایی بخشیده است، این مشابهت امروزی نیست بلکه بسیار کهن و دیرین است. نمایش و هنر نمایشی از روزگاران بسیار دور و از همان عصر آشیل (آیسخولوس)، اوریپید، سوفوکلس و آریستوفان و حتی پیش از آن از زمانه نمایش‌هایی بسیار ابتدایی که انسان‌های نخستین در مراسم مذهبی‌شان، از سویی بر ساخت‌مایه‌های کاملا شاعرانه استوار بوده و از این‌رو در متون نظری کلاسیک از جمله فن شعر ارسطو ذیل گونه‌ها و انواع ادبی(انواع شعر) طبقه‌بندی شده است و از دیگر سو با اسطوره‌ها، آیین‌ها، جشن‌ها و گردهم‌آیی‌های دینی و مذهبی گفتگوی پیوسته و مداوم داشته است و از آن بسیار بهره برده است. از پرومتئوس در *بند آشیل* (۵۲۵- ٤٥٦ پ.م)، *آژاکس*، *اودیپوس شهریار* و *الکترای سوفوکلس* (٤٩٧ – ٤٠٦ پ.م) و بسیاری از دیگر نمایش‌های کهن تا *همشهری کین* (اورسن ولز/١٩٤١)، *کازابلانکا* (مایکل کرتیز/١٩٤٢)، *پدرخوانده* (فورد کاپولا/١٩٧٢)، *سه‌گانه جنگ‌های ستارگان* (جرج لوکاس/١٩٧٧) و ... (چنان‌که استوارت ویتیلا در *اسطوره و سینما*(١٩٩٩) نشان داده است) و بسیاری از دیگر آثار سینمایی